

ترجمه: فرق الشیعه نوبختی

بقلم آقای محمد جواد مشکور

تاریخ مذهب شیعه

—۱۰—

مادر اسمعیل و برادرش عبدالله که دو پسر جعفر بن محمد از یک زن او بودند، فاطمه نام داشت و وی دخت حسین ابن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) بود و مادرش ام حبیب دخت عمر بن علی بن ابیطالب (ع) و مادروی اسماء دخت عقیل ابن ابیطالب (ع) بوده است.

گروه سوم گفتند که پس از جعفر ابن محمد نواده او محمد ابن اسمعیل که مادرش کنیز بود امام است زیرا در روزگار جعفر ابن محمد پسرش اسمعیل بدان کار نامزد بود و چون در گذشت جعفر پسر او محمد را جانشین خود ساخت و این کاری بجای شایسته بود و بجز این او را نشایستی کرد چه پس از حسن و حسین (ع) امامت از برادری برادری دیگر نرسد و جز در فرزندان و بازماندگان امامان روا نباشد و نیز در عبدالله و موسی دو برادر اسمعیل سزاوار نبود چنانکه محمد ابن حنفیه را با بودن علی ابن حسین امامت شایسته نبود. هواخواهان این گفتار را بنام پیشوایشان مبارک نامی که غلام اسمعیل ابن جعفر بود مبارک که گویند.

اما اسماعلیه که آنان را خطایه نیز گویند از یاران ابی الخطاب محمد ابن ابی زینب اسدی اجدع هستند که دسته ای از ایشان پیروان محمد ابن اسمعیل پیوسته و گفتند که اسماعیل ابن جعفر در روزگار پدرش نمرده است و ایشان کسانی بودند که در زمان ابی عبدالله جعفر ابن محمد (ع) برخاسته و با عیسی ابن موسی ابن محمد ابن عبدالله بن عباس که فرماندار کوفه بود بستزیدند. و آن داستان چنین است که چون آگهی بوی دادند که آنان همه نا بایستنی هارا رو داشته و مردمان را به پیغمبری ابی الخطاب میخوانند، روزی که هفتاد تن از ایشان در مسجد کوفه برای شورش گرد آمده بودند کسان خود

را بفرستاد و همگی آنان را بکشت و تنها يك تن از ایشان بنام « ابوسلمه سالم ابن مکرم جمال » که ابی خدیجه لقب داشت و زخم بسیار خورده بود در شمار کشته شدگان آمده و از آن کشتار جان بدر برد ولی پیروان آندسته چنان پنداشتند که وی مرده و بازگشته است .

در این پیکار چون پیروان **ابی الخطاب** از ساز جنگ بی بهره بودند با سنگ و کازد و چوبدست های نئین که برای آنان همانند نیزه بکار میرفت با کسان عیسی در آویختند و ابوالخطاب پیوسته آنان را بانگ همیزد که ایشان را بکشید و دمار از روزگارشان بر آورید زیرا چوبدستهای شما کار نیزه ها و شمشیرها در تن آنان کند و نیزه ها و شمشیرهای ایشان شمار از یانی نرساند و بر پیکرتان کارگر نگردهد . چون سی تن از یاران او کشته شدند دیگر پیروانش او را گفتند که آیا نمی بینی که از این گروه چه بر سر ما می آید و گذشته از اینکه چوبدستهای نئین ما به ایشان کارگر نمیشود تیغ و نیزه و شمشیر برهنه آنان با تنهای ما چه میکند و ما را در خاک و خون می افکند؟ گویند ابی - الخطاب در پاسخ ایشان گفت که گناه از من نیست چه خداوند در این کار بدا کرده و خواست خویش را در باره شما دیگرگون ساخته و بدین رنج دچار کرده تا شمارا بیازماید اکنون بیاس دین و تباری که دارید بکشید تا شهر خویش نفروشید و جامه خوراری و زبونی میوشید و بجوانمردی بمیرید و بمرگ تن در دهید زیرا شمارا از کشته شدن گزیری نیست و از مردن گریزی نه باری از سخنان وی خون در تن ایشان بجوشید و بدلیری و مردانگی بستیزیدند و تا واپسین کس خود را بکشتن دادند، **ابوالخطاب** نیز گرفتار گشت او را بنزد عیسی ابن موسی آوردند بفرمود تا ویرا در **دار الرزق** که در کنار فرات بود کشته و بادهای از پیروان وی بردار کردند و پیکروی را سوزانیده و سرهای ایشانرا بنزد منصور فرستاد . وی بفرمود که آنها را تا سه روز بدروازه بغداد آویخته و سپس در آتش بسوزانیدند .

بعضی از پیروان ابوالخطاب گویند که وی و هیچیک از یاران او در این هنگامه کشته نشدند، بلکه بچشم مردمان چنین مشبه گردیده که آنان را کشته اند چه ایشان بفرمان ابی علامه جعفر ابن محمد (ع) در مسجد در آمده و به جنگ برخاستند و چون از آنجای بیرون شدند کسی ایشان را ندید و بهیچیک از آنان گزندى نرسید و کسان عیسی پیش آمده و بگمان اینکه بایاران ابی -

الخطاب میستیزند تا شبانگاه بهم افتاده یکدیگر را میکشند و چون بامداد شد و بکشتگان نگریستند همه ایشان را از خود یافته و هیچکدام از یاران ابی الخطاب را در میان آنان ندیدند.

این دسته گویند که **ابوالخطاب پیغمبر بود** و او را **جعفر ابن محمد** فرستاده بود و پس از این هنگامه به آسمان رفت و از فرشتگان گشت. پس کسانی که از مردم کوفه یا جایهای های دیگر از پیروان او بودند پس از وی به امامت **محمد ابن اسمعیل بن جعفر بن محمد** درآمده و بهووا خواهی و استوار ماندند.

پس از وی دسته های گزافه گویان تیره هائی پدید آورده و بسفنتار های بسیاری را کنده ای برداختند و در کیش پیشینیان خود آنچه را که در دست ایشان بود اختلاف کردند.

گروهی از ایشان گفتند که روان جعفر ابن محمد (ع) در ابی الخطاب اندر آمد و پس از ناپدید شدن وی در **محمد ابن اسمعیل ابن جعفر** جایگزین گشت از اینرو امامت را ویژه فرزندانش محمد ابن اسمعیل دانستند و از تیره مبارکیه دسته ای پدید آوردند که بنام پیشوای ایشان **قره مطویه** که مردی انباطی و از مردم سواد بود **قرامطه** نامیده میشوند این دسته در آغاز کیش مبارکیه داشتند سپس با آنان از در ناسازگاری درآمده گفتند که پس از حضرت محمد (ص) جزهفت تن امام نبوده اند. نخست علی ابن ابی طالب بود که از امامت گذشته پایگاه پیغمبری داشت و دیگران حسن و حسین و علی ابن حسین و محمد ابن علی و جعفر ابن محمد بوده اند که انجامین ایشان محمد ابن اسمعیل ابن جعفر است که امام و مهدی قائم و پیغمبر نیز میباشد و گویند از آنروزی که در **غدیر خم** پیغمبر (ص) علی را بجای خویش بر گماشت پیغمبری از وی بیرون رفت و در نهاد علی جای گرفت و در این باره گفته پیغمبر را که فرمود **من كنت مولاه فعلي مولاه** «یعنی هر که را که من خواجه اویم علی خواجه اوست» گواه آورده اند و گویند این سخن دلیل بیرون شدن پیغمبری از وی و سپردن آن پایگاه به علی ابن ابی طالب است و حضرت محمد (ص) از این پس تا زمانی که جهان را بدرود گفت پیرو علی و فرمانبردار وی بود.

چون علی درگذشت امامت بحسن رسید و از وی بحسین سپرده گشت و سپس علی ابن حسین جای نشین وی شد و از او به محمد ابن علی و از وی به

جعفر ابن محمد رسید و در روزگار او همچنان که پیمبری از محمد فرا رفت و بمعلی رسید امامت از وی بیرون شد و به پسرش اسمعیل ابن جعفر واگذار گردید و خداوند در کار جعفر و اسماعیل بدا کرد و ناچار محمد ابن اسمعیل بامامت رسید و گویند خبری از جعفر ابن محمد (ع) رسیده و گفته است : **بدا لله عز و جل فی اسماعیل** یعنی درباره اسمعیل خداوند خواست خود را دیگرگون ساخت .

و چنان پندارند که اسماعیل نمرده و زنده است و در شهرهای روم همی زید و وی قائم آخر الزمان باشد . و قائم در نزد ایشان کسی است که به پیمبری برخیزد و آئین نو آورد و دین محمد (ص) را از میان بردارد .
و محمد ابن اسمعیل از پیمبران الوالعزم است و این پیغمبران را هفت تن دانند که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (ص) و علی و محمد ابن اسمعیل باشند و (عدد هفت در نزد ایشان مقدس است) و گویند همانسان که هفت آسمان و زمین باشد و اندامهای تن آدمی از سر و دودست و دوپنای و پشت و شکم و دل در شمار بهفت رسد و سر را نیز هفت اندام چون دو چشم و دو گوش و دو سوراخ بینی و دهان و زبان که در دهان بمانند دل در سیسه است باشد . امامان نیز هفت تنند و دل ایشان محمد ابن اسمعیل است .

و در پیرامون از میان رفتن آئین محمد و دیگرگون شدن بدین دیگر سخنها گفته و خبرهایی از ابی عبدالله جعفر ابن محمد (ع) آورده اند که از آنهایی اینست که گفته است : **لوقام قائمنا علمتم القرآن جدیدا** یعنی « اگر قائم ما برخیزد هر آینه قرآن را از نو دریابید » و نیز گفتند که فرموده است **ان الاسلام بداعربا و سیهود غریبا که ابد افطوی للفر با** یعنی « اسلام را در آغاز کسی نبود و بزودی چون نخست بی کس خواهد گردید پس خوشا آن کسانی که بیکس هستند . »

باید دانست که درباره از اینگونه اخبار بسیار است چنانکه باز از وی روایت شده که فرموده است **ان الله تبارک و تعالی جعل لمحمد ابن اسماعیل جنة آدم صلی الله علیه** یعنی « خداوند بزرگ بهشت آدم را که (درود بروی باد) ویژه محمد ابن اسماعیل ساخته است . » و خواست ایشان ازین سخن اینست که خداوند همه نابایستنیها و آنچه را که در کیتی آفرید بر یاران محمد ابن اسمعیل رواداشته است چنانکه در قرآن فرماید : **فکلامنهار غدا حیث**

شتم و الا تقر با هذه الشجرة (۲: ۳۳) یعنی « از آن بهشت بفر او انی و خوشی هر جا که خواهید بخورید ولی مبدا که بدین درخت نزدیک شوید». به پندار ایشان یعنی هر کار رو او ناروا که خواهید بکنید ولی به موسی ابن جعفر ابن محمد و پسر وی و هر که پس از وی مردمان را به امامت خود خواند نزدیک مشوید.

و چنان پندارند که محمد ابن اسمعیل و پسین پیغمبران است و در کتاب خداوند از وی سخن رفته است و گویند که گیتی را دوازده جزیره و هر جزیره ایرا رهبری است از این روی در جهان دوازده رهبر (حجت) باشد. و هر رهبری را خواننده‌ای است (داعی) که مردم را بوی همی خواند و هر خواننده‌ای را دستیاری است که براهنمائی و روشنگری برخیزد و رهبر را پدر و خواننده (داعی) را مادر و دستیار (پدر) را پسر گویند و در این نام گذاری از (سه اقنوم) ترسایان پیروی کردند، چنانکه ایشان خداوند آفریدگار را پدر و مسیح (ع) را پسر و مریم را مادر وی دانند آنان نیز رهبر بزرگ را پروراننده و پدر و خواننده را مادر و دستیار را پسر خوانند و از خدای روی بر تافته و سخنانی دروغ بافته و در ژرفنای گمراهی وزیان کاری افتادند.

و چنان پندارند که همه چیزهایی را که خداوند واجب و بایسته فرموده و پیغمبر در باره آنها دستور داده است ظاهر و باطنی دارد و همچنین داستانها و اندرزها و پندهائی که خداوند در کتاب خود آورده و آیندگان را از روی آنها پیرستش و فرمانبرداری خود خوانده است معانی ژرفی دارد که اگر کسی آنها را دریابد و بدانها کار کند رستگار گردد ولی اگر ظاهر آنها را بکار بندد شور بخت و تباهاکار شود و این برخی از بستترین رنجی است که خداوند گروهی را که سخن راست را از ناراست باز نمیشناسند بآن گرفتار میسازد. این کیش همگی یاران ابی الخطاب است. ولی در آئین بیهسیه و ازارقه که از خوارج بودند گذرانیدن مردمان را از دم شمشیر و کشتن اهل قبله و بستم گرفتن خواسته ایشان روا باشد این گروه بکفر دیگر مسلمانان گواهی دهند و سخن خداوند را که فرمود: اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم (۹: ۵) یعنی «هر جای که مشرکان را می یابید بکشید» دست آوریز خود ساخته و برده کردن زنان و کودکان را کاری نیکو شمارند و در این باره سخن خداوند را که

فرمود: **لا تدر علی الارض من الکافرین دیارا** (۲۶:۷۱) یعنی «کسی را از کافران بر زمین باقی نگذار». گواهی خود آورده و گویند که در این کار باید نخست بکشتن کسانی که هواخواه امامانی دیگر جز از آندسته اند و بویژه آنانکه بر امامت موسی بن جعفر و پدرش گزاشیدند آغاز کرد و سپس بدیگران پرداخت و در این باره سخن خداوند را که فرمود **قَاتِلُوا الذین یلو انکم من الکفار و لیجدوا فیکم غاظة یعنی** «بکشید کافرانی را که با شما نرمی کنند زیرا بزودی از درد رشتی در آیند» دلیل کار خود آوردند این گروه را شمار بسیار است ولی آنان را فریو نیست و بیشتر ایشان در کوفه و یمن جای دارند و شاید نزدیک بصد هزار تن باشند. **گروه چهارم** از یاران ابی عبدالله جعفر ابن محمد گفتند که پس از وی پسرش محمد ابن جعفر که مادرش کنیز بود و حمیده نام داشت امام است. باید دانست که موسی و اسحق دوسر دیگر جعفر با محمد از یک مادر بودند.

آورده اند که محمد در هنگام کودکی روزی بر پدر در آمد و همچنانکه بسوی او میدوید دامن جامه اش پایگیر او شد و بر زمین خورد و رخ وی را آزار رسید پدر او را از زمین بلند کرده و بوسه بر سر و روی او داد و خائف از چهره او بزود و بر سینه خود نشاند و گفت از پدرم شنیدم که میگفت اگر ترا فرزندی باشد که مرا مانند نام من بر وی گذار زیرا او بماند من و پیغمبر (ص) است.

این دسته امامت را در محمد ابن جعفر دانند و پس از وی پسرش را جانشین او شناسند و بنام **یحیی ابن ابی السهیط** که پیشوای ایشان بود سمطیه نامیده شدند.

گروهی گفتند که پس از جعفر ابن محمد پسرش **عبدالله افطاح** امامت داشت و چون در هنگام مردن پدرش مهمترین فرزندان وی بود در مجلس او می نشست، دعوی امامت و جانشینی پدر کرد و چون میگفتند که جعفر بن محمد در سخن خود گفته است که امامت در مهمترین فرزندان وی است از این روی بسیاری از کسانی که پیش از این امامت جعفر را باور داشته بودند بمبدا الله گزاشیدند و قائل بامامت او گردیدند. ولی شماری اندک که امام راستین را میشناختند او را پسرشهایی درباره روا و ناروا از نماز و زکوة و دیگر چیزها بیازمودند و چون در نزد وی دانشی نیافتند از پذیرفتن امامت او سر باز زدند. باری آندسته را که بامامت عبدالله ابن جعفر گرویدند فطحیه نامند و چون عبدالله را سری پهن بود و مرد پهن سر را در زبان تازی **افطاح** گویند

از اینرو ایشان را بدین نام خوانده‌اند. برخی از آنان گویند که وی مردی پهن پای بوده است دسته‌ای از راویان گویند که این گروه بنام فطیح (افطح) نامی که از پیشوایان بوده است فطحیه نامیده شوند. باری بیشتر بزرگان شیعه و فقیهان ایشان باین کیش بگراآمدند و در امامت او بدگمان نشدند و گفتند که پس او نیز پس از وی امام است ولی چون عبدالله بمرد و او را پسری نیافتند همگی فطحیه جزاندگی، از گفتار بامامت او بازگشته و بموسی ابن جعفر بگراآمدند. از این پیش در روزگار عبدالله نیز دسته‌ای بامامت موسی ابن جعفر گرائیده بودند ولی در این بار بیشتر ایشان بامامت آن حضرت در آمدند و جز شاری اندک بامامت او استوار نماندند، گویند که زندگانی عبدالله افطح پس از پدرش هفتادروز بود.

گروه ششم از ایشان گفتند که پس از جعفر ابن محمد پسروی موسی ابن جعفر امام است و لغزشهای عبدالله افطح را یاد آوری نموده و امامت و نشستن او را در مجلس پدرش انکار کردند. در ایندسته بسیاری از بزرگان یاران ابی عبدالله جعفر ابن محمد (ع) مانند هشام ابن سالم و عبدالله ابن ابی یعفر و عمر ابن یزید ییاع سابری و محمد ابن نعمان ابی جعفر احوط مؤمن الطاق و عید ابن (عبدالله) زراره و جمیل ابن دراج و ابان ابن نعلب و هشام ابن حکم و کسان دیگر بودند که از بزرگان ودانایان و رایمندان و فقیهان کیش شیعه بشمار میرفتند. این دسته همچنان بامامت موسی بن جعفر استوار بودند تا اینکه هواخواهان عبدالله افطح نیز از امامت او بازگشته و بایشان پیوستند و همگی آنان بر موسی ابن جعفر گرد آمدند جز شماری اندک که بامامت عبدالله جعفر پای بر جای ماندند و پس از وی بامامت برادرش موسی ابن جعفر در آمدند و امامت پی در پی دو برادر را باینکه نزد ایشان روا نبوده است جایز دانستند و عبدالله بکیر ابن اعین و عمار ابن موسی سابطی و پیروان آندواز ایندسته بودند.

باری گروهی که بموسی ابن جعفر گرویده بودند در کار وی خلاف نجسته و تا بار دوم که بزندان اندرافتاد بامامت او استوار ماندند ولی از آنگاه در کار او اختلاف کرده و در باره امامت وی بدگمان شدند و چون در زندان هارون الرشید در گذشت بر پنجدسته گردیدند:

گروهی از ایشان چنین پنداشتند که وی در زندان سندی ابن شاهک در گذشته و یحیی ابن خالد برمکی بخراما وانگور زهر آلودی که از

بهر او فرستاده بود او را کشته است و امام پس از وی علی ابن موسی الرضا باشد. ایندسته «**قطعه**» نام دارند زیرا بیگفتگو مردن موسی بن جعفر و جانشینی پسرش را پذیرفتند و در کار او بد گمان نگردیدند.

گروه دوم گفتند که موسی ابن جعفر نمرده و زنده است و نمیرد تا اینکه خداوند خاور و باختر جهان شود و گیتی را پس از اینکه ستم و بیداد فرا گیرد پر از دین و داد کند و او مهدی قائم است.

و چنان پندارند که وی روزی از زندانی که در آنجا در بند بود بیرون رفت و کسی او را ندید و از کار وی آگاه نشد و پادشاه (خلیفه) و یاران او بنیرنگ و افسون بر مردمان بدروغ چنین وانمود کردند که او مرده است ولی باید دانست که او زنده است و روی از مردمان نهفته و ناپدید گشته و در این باره روایاتی از پدرش جعفر ابن محمد آورده اند که از آن جمله اینست: **هو القائم المهدی فان یدهده رأسه علیکم من جبل فلا تصدقوا فانه القائم**. یعنی «او مهدی قائم است و اگر ببینید که دستی سر او را از کوهی فرو اندازد باور نکنید و بدانید که او زنده است.» برخی گفتند که او امام قائم است و بمرد (و زنده گشت) و امامی جز او نباشد و سرانجام باز گردد و پدیدار شده و برانگیخته شود و چنان پندارند که وی پس از مرگ خود باز گشته و در جایی از جایهای زمین پنهان شده است تا روزی آشکار شود و بر مردمان فرمان روائی کند و یاران او با وی دیدار میکنند و گفتگو مینمایند و در این باره روایاتی از پدرش آورده اند که یکی این است **سمی القائم قائماً لانه یقوم بعد ما يموت**. یعنی «چون قائم کسی است که پس از مرگ برخیزد و برانگیخته شود از این روی او را قائم گفتند.»

برخی گویند که او مرده و برخیزد و همانند عیسی ابن مریم (ع) است جز اینکه عیسی باز گشت ولی او بهنگام خود باز گردد و برانگیخته شود و گیتی را که ستم و بیداد فرا گیرد پر از این و داد کند و پدرش گفته است که کار وی بعیسی ابن مریم همی ماند و او بدست پسران عباس کشته شود. چنانکه بدست آنان کشته شد.

دسته ای از ایشان کشته شدن او را انکار کرده و گفتند که وی بمرد و خداوند او را بسوی خود برد و هر گاه که خواهد او را برانگیزد و وی را باز پس فرستد. و همگی آن گروه «واقعه» نامیده شوند زیرا بر موسی ابن

جعفر درنگ کرده و گفتند که او امام قائم است و پس از وی چشم براه امامی دیگر نیستند.

برخی از کسانی که موسی ابن جعفر را زنده دانسته اند گفتند که رضا (ع) و کسانی که پس از او با امامت برخاستند امام نبوده بلکه جانشین او هستند و همچنان یکی پس از دیگری بیایند تا اینکه زمان برانگیخته شدن و برخاستن او فرارسد و بر مردم بایسته است که از جانشینان وی فرمانبرداری نمایند. باید دانست که دسته واقف و ائمه برخی از مخالفان خود را که قائل به امامت علی ابن موسی الرضا (ع) بودند مطوره نامیده اند و سبب این نام گذاری این بود که روزی علی ابن اسمعیل مثنوی و یونس ابن عبدالرحمن با برخی از هواخواهان علی ابن موسی الرضا مناظره می کردند چون سخن ایشان بدرآزا کشید و گفتگو از نرمی بدرشتی رسید علی ابن اسمعیل روی بآنان کرده گفت ما ائمه الا کلاب مطوره یعنی شما همچون سگان باران خورده اید یعنی از مردار بدبو تر و کندیده ترید چه هر گاه سگان از باران ترشوند از مردار بدبو تر و کندیده تر گردند. این نام تا کنون بر سر ایشان است و هر گاه مردی را بدین نام خوانند و او را مطور گویند دانسته شود که وی از کسانی است که بر موسی ابن جعفر درنگ کرده است اگر چه هر يك از دسته هایی که یاد ایشان در پیش گذشت سرانجام بر امامی درنگ کرده اند ولی باید دانست که این نام تنها ویژه یاران موسی ابن جعفر است.

گروهی از ایشان گفتند که ما ندانیم که او مرده و یا زنده است زیرا اخباری بسیار آمده که او مهدی قائم است و دروغ داشتن آنها روا نیست از سوی دیگر خبر مرگ پدر و نیاکانش بمارسیده که از آشکاری و روشنی بسیار و تواتری که دارند نمیتوان آنها را واپس زده و بیپوده شمرد و اگر چه مرگ راست است و خداوند بزرگ هر چه خواهد تواند کرد ولی در مردن او نباید بادیگران دست ساز و هم آهنگ شویم. پس تا همین اندازه بنزدن و زنده بودن او بسنده کرده و در همین جا درنگ نموده و بر امامت استوار باشیم و از آن پایه فراتر نگذریم تا سرگذشت وی و کار کسی که خود را امام و جانشین او میخواند روشن گردد. و خواست ایشان از آن کس علی ابن موسی الرضا است و گویند اگر امامت او مانند پدرش بنشانیهایی چون اقرار وی در باره امامت خویش و مردن پدرش موسی ابن جعفر (نه تنها بگفته یارانش) در نزد ما

براستی پیوندد باو کردن نهاده و پیشوائی ویرا درست داسته ومی پذیریم .
این گروه نیز از ممتوره باشند . برخی از ایشان چون از حضرت رضا
چیزهایی دیدند بشایستگی او خستو گردیده و در امامتش بیگمان شدند و
دسته ای نیز پس از این گفته ها روایات یاران آنحضرت را بر است داشته و به
امامت وی بازگشت نمودند .

گروهی از ایشان که بشیریه نام داشته و از یاران یکی از غلامان بنی
اسد محمد ابن بشیر کوفی بودند گفتند که موسی ابن جعفر نمرده و هرگز
بزندان نرفته و زنده و مهدی قائم بوده و ناپدید گردیده است و در روزگار
پنهانی خود محمد ابن بشیر را جانشین خویش ساخته و کارهای خود را بوی
وا گذاشته است و انگشتری و پرچم خویش را با همه آنچه را که بیرون او بران
نیازمندند بوی سپرده است و محمد ابن بشیر پس از موسی ابن جعفر امام بوده
و در هنگامیکه در گذشته است پسرش سمیع را جانشین خود ساخته و وی هم
اکنون امام می باشد و نیز کسی را که بجانشینی خود برگزید تا زمانیکه موسی ابن
جعفر برانگیخته و آشکار گردد امام است و مردمان باید از وی فرمان بزنند و
هر آنچه را که خداوند در بایست ایشان کرده است بهره وی را از خواسته
خود جدا کرده و تا روزیکه برانگیخته شود بجانشینان او بپردازند .

و نیز چنین پندارند که علی ابن موسی الرضا و کسانیکه از زادگان
موسی پس از وی دعوی امامت و پیشوائی کرده اند پاکزاد و نیک سرشت
نبوده و تبار و نژادشان را درست ندانسته و بکفر آنان و کسانیکه با امامت ایشان
گرائیده اند گواهی دهند و بردن مال و خواسته و ریختن خونشان را روا
شمارند و گویند که چیزی را که خداوند واجب کرده نماز پنجگانه و روزه ماه
رمضان است و دادن زکوة و رفتن به حج و دیگر بایستیهای دین را انکار کنند
و هم بستر شدن بانزدیکان و خویشان را از زنان و مردان جایز نمانند و در این
باره سخن خداوند را که فرمود : **اویز وجهم ذکرانا وانا نأی (۵۰:۴۲)**
تاویل کرده و گواه خود آورند و قائل به تناسخ باشند و گویند که امامان یک
کس بیش نیستند و همان یک کس است که از تنی تن دیگر جای بجای شود
(و در هر بیکر بنامی خوانده گردد) از آنرو برابری در آنچه را که دارند
و بدست آورند واجب است و هر گاه کسی در راه خدامالی را وصیت کند
از آن سمیع ابن محمد و جانشینان او خواهد بود . و ایشان بکیش گراف گویان

تفویضی باشند
 موسی ابن جعفر (ع) در ۱۲۸ و بگفته برخی در ۱۲۹ هجری زائیده شد
 و در بیستم شوال سال ۱۷۹ هارون الرشید در هنگامیکه از عمره ماه رمضان برگشت
 او را از مدینه با خود به حج برد و پس از آن از راه بصره بازگشته و ویرادر
 نزد عیسی ابن جعفر ابن ابی جعفر منصور بازداشت کرد و سپس او را بسفداد
 آورد و بزندان سندی ابن شاهک افکند تا در ۲۵ رجب سال ۱۸۳ هجری
 در همانجا درگذشت و در آنگاه پنجاه و چهار و یا پنجاه و پنج سال داشت کالبند
 او را به گورستان قریش بردند و بروایتی بنا به وصیتی که کرده بود ویرا
 با بندهایش بخاک سپردند موسی ابن جعفر سی و پنج سال و چند ماه امامت
 کرد و مادرش کنیز بود و حمیده نام داشت و دو برادر دیگر وی اسحق و محمد نیز
 از این زن زائیده شده بودند.

جهان نما

نمایندگی پخش مطبوعات

بمنظور خدمت به میهن از راه توسطه و بسط مطبوعات بنگاهی بنام
 «جهان نما» تحت سرپرستی و مسئولیت این جانب در اصفهان دروازه دولت
 تاسیس و با رعایت بی طرفی کمال کارهای ارباب مطبوعات را از اول
 بهمن ماه ۳۲۴ بشرح زیر قبول و با کمال صداقت و درستی انجام میدهد .

- ۱ - قبول نمایندگی روزنامه ها و مجلات برای رسانیدن اخبار و لوائح
 خصوصی (کتبی یا تلگرافی) به روزنامه های مرکز و شهرستانها و فرستادن آثار
 نظمی و نثری برای درج در جرائد و مجلات و توزیع مطبوعات بین اشخاص و
 پذیرفتن مشترک

۲ - فروش روزنامه - مجله - کتاب

۳ - وصول آبونمانت از مشترکین

ارباب مطبوعاتیکه مسایل باشند امور مطبوعاتی خود را در اصفهان به
 این بنگاه مراجعه نمایند شرایط و اگسذاری را اعلام فرمائید تا اقدام لازم
 بعمل آید .

محمد - سپاهانی